

تقابل عالمان زیدی کوفه در نیمه اول قرن دوم با باور به امامت اهل بیت علیهم السلام

سید عبدالحمید ابطحی

فصلنامه تخصصی مطالعات قرآن و حدیث سفینه

سال دهم، شماره ۳۷ «ویژه حدیث»، زمستان ۱۳۹۱، ص ۵۸ - ۹۲

تقابل عالمان زیدی کوفه در نیمه اول قرن دوم با باور به امامت اهل بیت علیهم السلام

سید عبدالحمید ابطحی *

چکیده: در نیمه اول قرن دوم، جریان علمی و معرفتی زیدی در کوفه فعال و تأثیرگذار شد. برخی شخصیات مهم این جریان در درس صادقین شرکت می‌کردند، ولی نسبت به امامت ایشان تردیدهایی ابراز می‌نمودند و علم ایشان را کسبی می‌دانستند. آنان امامت را نیز برای اهل سیف شایسته می‌دانستند. متقابلاً اهل بیت نیز تلاش می‌کردند که موضع خود را نسبت به این گروه برای شیعیان کوفه تبیین و با مراعات جنبه‌های تقیه از آسیب‌های علمی ایشان بر شیعیان جلوگیری کنند.

کلیدواژه‌ها: علم امام / امامت اهل بیت / زیدیه / بُتْریه / فقه‌های قرن دوم / کوفه.

به نظر می‌رسد که مهم‌ترین جریان اجتماعی تأثیرگذار که در دوره مورد نظر مقاله در کنار تشیع شکل گرفت و ریشه‌های اجتماعی خود را از داخل تشیع برکشید، زیدیه باشد. زیدیه در اوان کار خود نهضتی شیعی تلقی می‌شد و سران آن از میان بنی‌هاشم بودند و به لحاظ رفتار اجتماعی، خود را ملتزم به امامت و قیادت فرزندان فاطمه می‌دانستند. همین ویژگی ایشان را با جامعه شیعه بسیار نزدیک می‌کرد؛ علی‌الخصوص آنکه ایشان در جذب و تأثیرگذاری بر شیعیان فعال بودند. جاحظ از علمای معتزلی و متعصب عامه که در اواخر قرن دوم و اوایل قرن سوم می‌زیسته (۱۶۳-۲۵۵ ق)، معتقد است که اساساً شیعیان دو گروه بیشتر نیستند: یکی زیدیه و دیگری رافضه. وی بر آن است که بقیه گروه‌هایی پراکنده و بی‌نظام‌اند و سامان اجتماعی ندارند. (جاحظ، رسائل الجاحظ، ص ۱۷۹) سخن جاحظ اهمیت و جایگاه زیدیه را به عنوان جریان تأثیرگذار در کنار تشیع نشان می‌دهد.

ما در این مقاله، شواهدی را بررسی می‌کنیم که نشان می‌دهد این جریان در پی جدایی و فاصله‌گیری خود از اهل بیت عصمت، به تدریج، نسبت به امامت الهی امامان مواضع تردیدآمیز و انکاری اختیار کردند و در اثر همین موضع به سمت عامه و نظام رسمی علمی جامعه آن روز نزدیک شدند. جاحظ می‌گوید که زیدیه علی را در ویژگی‌هایی مانند تقدم در اسلام و زهد و جهاد و فقه، در میان اصحاب، جزو افضل صحابه و در تجمیع این فضایل متفرد در میان ایشان می‌دانند. (همان، ص ۱۸۱) یعنی علی در جمع صفات از همه بالاتر بوده و در تک تک صفات لزوماً بهترین نبوده، ولی در رده اول صحابه قرار می‌گرفته است.

۱. تمایل زیدیه به علوم عادی مرسوم

به نظر می‌رسد که انقطاع زیدیه از منابع علم الهی و محرومیت آنها از دانش سرشار اهل بیت، ایشان را لاجرم برای نجات از اتهام به جهل به سمت جریان رسمی علمی کشاند. زمینه‌های این موضوع در سران این جریان دیده می‌شود؛ به طوری که به تدریج در فقه نیز به فقه عامه مبتلا شدند.



به عنوان نمونه، ابوالفرج اصفهانی در گزارش از یحیی بن عبدالله بن حسن بیان می‌کند: گروهی از کوفیان برای همراهی یحیی در کنار وی بودند، از جمله فرزند حسن بن صالح بن حی^۱ که از زیدیه بتریه بود و معتقد به برتری ابوبکر و عمر و عثمان - در شش سال نخست خلافتش - بود و نبیذ می‌آشامید و بر کفش مسح می‌نمود و نغمه مخالفت با یحیی را زیاد سر می‌داد که موجب نابسامانی جبهه یحیی شده بود. یحیی خودش می‌گوید: روزی به هنگام نماز، سرگرم وضو شدم و خود را برای نماز حاضر می‌کردم که همین فرزند حسن بن صالح نماز را با یارانم برگزار نمود. من که دیدم وی نماز را به جماعت برگزار می‌کند، کناری رفتم و به تنهایی نماز خواندم و به او اقتدا نکردم چون می‌دانستم که بر کفش مسح می‌کند. وقتی که نماز جماعتش را تمام کرد به یارانش گفت: چرا و از چه رو خود را پیش مرگ مردی سازیم که نماز ما را صحیح نمی‌داند و از نظر وی، ما مذهبی ناپسند داریم؟ (اصفهانی، مقال الطالبین، ص ۴۶۸)

مشاهده می‌شود که در اطراف یحیی کسانی هستند که تابع فقه مرسوم و رایج جامعه بوده‌اند و همراهی ایشان با یحیی ریشه در هماهنگی معرفتی ایشان با یحیی ندارد. آنان در فقه نیز روال یحیی را نداشته‌اند و زمانی از یحیی فاصله می‌گیرند که عدم موافقت یحیی با فقه ایشان علنی می‌شود. این قضیه تا حدی، دلالت بر این می‌کند که یحیی با مسامحه رفتار می‌کرده؛ به طوری که پیش از این جریان هنوز این طایفه خود را ملتزم همراهی وی در مبارزه با دستگاه ظلم می‌دیده‌اند.

شهرستانی در ملل و نحل می‌گوید که زیدیه تابعان زید بن علی بن الحسین هستند و بر آن هستند که امامت در اولاد فاطمه است و هرکس از ایشان اعم از اولاد حسن و حسین که خروج کند، امامت به او منتقل می‌شود و اطاعت وی واجب خواهد شد. آنان بر همین اساس، امامت فرزندان الله بن الحسن بن الحسن، یعنی ابراهیم و محمد

۱. وی از فقهای زیدیه است و نامش در میان شاگردان امام باقر و امام صادق علیهما السلام آمده است. فرقه صالحیه را به او منسوب می‌کنند. وفات وی در اوائل نیمه دوم قرن دوم گزارش شده است. (نک: ادوار فقه، ج ۳، ص ۵۷۱)

را که در زمان منصور قیام کردند، تجویز می‌کنند. زید بن علی نیز که بر این اندیشه بود و می‌خواست به علم مزین شود، سراغ واصل بن عطارفت و شاگردی او را کرد^۱ و لذا اتباع او از معتزله شدند. او امامت مفضول را می‌پذیرد و معتقد است که ابوبکر به خاطر مصلحت عمومی امام شد. و اهل کوفه وقتی مشاهده کردند او از شیخین تبرّی ندارد، او را رها کردند.^۲ (شهرستانی، ج ۱، ص ۱۸۱)

جریان زیدیه در روند تاریخی خود به لحاظ فکری، با تسنن آمیخته شده‌اند. ایچی در مواقف می‌گوید که ایشان در زمان ما به لحاظ عقیده تابع معتزله و به لحاظ فقه به ابوحنیفه گرایش دارند. (ایچی، ج ۳، ص ۶۹۰) شهرستانی در ملل و نحل، بُت‌ریه را در فروع، دارای گرایش حنفی شمرده و اندکی، شافعی. (شهرستانی، ص ۱۶۲)

مطالعه پیرامون برخی از شخصیت‌های مهم زیدیه در نیمه اول سده دوم، در فهم موضع آنها درباره امامت می‌تواند مفید باشد. به نظر می‌رسد که عقیده ایشان در مورد اینکه امامت حق اولاد فاطمه است و همه آنها بالقوه می‌توانند این مقام را به دست آورند، دو اثر تاریخی داشت: یکی اینکه در میان شیعیان هم نفوذ می‌کردند و خصوصاً جوانترها را بیشتر جذب می‌کردند؛ و دیگر اینکه مقام علمی امام را اکتسابی می‌دانستند و لذا علم اهل بیت را نیز در همین راستا تعریف می‌کردند. اینها تا حدی مرز شیعه و سنی را دچار ابهام کردند و به نوعی مایل بودند که از طریق نقطه اشتراک با هر دو، در هر دو گروه نفوذ کنند. گزارشهای تاریخی این وضعیت را به خوبی نشان می‌دهد. در ادامه برخی از مشاهیر عالمان زیدی این دوره در کوفه را بر می‌شماریم و مواضع ایشان را تبیین می‌کنیم.

۱. این نظر را شیخ ابوزهره نیز در کتاب الامام زید مطرح کرده است.

۲. برآیند روایات شیعه درباره زید بن علی بن الحسین مثبت است و نشان می‌دهد که وی در موضوع امامت قائل به نص بوده است. بیشتر علمای شیعه زید را شخصیتی ممدوح ارزیابی کرده‌اند. (نک: الارشاد، ج ۲۷، ص ۱۷۱-۱۷۲؛ کفایة الاثر، ص ۲۹۸-۳۰۴ و ۳۰۸؛ بحارالانوار، ج ۴۶، ص ۲۰۵، معجم رجال‌الحديث، ج ۷، ص ۳۴۵-۳۴۸) (ویراستار)

۲. عالمان زیدی کوفه

۱-۲) حکم بن عتیبه (م ۱۱۵)

ابومحمّد حکم بن عتیبه کوفی کندی در سال ۵۰ به دنیا آمده (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) و وفات وی در دوران هشام بن عبدالملک و در سال ۱۱۵ واقع شده است. (ابن عتیبه دینوری، ص ۴۶۴؛ ابن سعد، ج ۶، ص ۳۲۴) وی را در زمره اصحاب سه امام سجّاد و باقر و صادق مطرح کرده‌اند. (خویی، ج ۶، ص ۱۷۲) وی را از طبقه سوّم از فقیهان تابعی در کوفه بر شمرده‌اند. (شهابی، ج ۳، ص ۵۵۷) در منابع عامّه، حکم بن عتیبه فقیه و عالم و کثیرالحدیث معرفی شده است (ابن سعد، ج ۶، ص ۳۲۴؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶) و یحیی بن معین و ابوحاتم و نسایی و احمد بن عبد الله عجلّی او را ثقه دانسته‌اند. (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) او از افراد متعدّدی روایت کرده است؛ از جمله: ابی جحیفه سوائی، عبدالرحمن بن ابی لیلی، شریح قاضی، ابی وائل، مجاهد، مصعب بن سعد، ابراهیم نخعی و سعید بن جبیر. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مزّی، ج ۷، ص ۱۱۵)

حکم بن عتیبه به تصریح علی بن حسن بن فضال، از فقهای عامّه و استاد زراره و حمران قبل از تشیع ایشان، بود. (کثّی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۱۰) وی در میان علمای عصر خود صاحب فضل تلقی می‌شد. مجاهد بن رومی می‌گوید: در فضل حکم همین بس که در مسجد منی وی را در میان علما این طور یافتیم که همه از او بهره می‌گیرند. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مزّی، ج ۷، ص ۱۱۵) احمد عجلّی و احمد حنبل وی را از اصحاب خاص ابراهیم نخعی معرفی کرده‌اند. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۳۴۶؛ مزّی، ج ۷، ص ۱۱۸) و یحیی بن معین او را افقه شاگردان ابراهیم نخعی می‌داند. (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) و سفیان بن عیینه او را در کوفه بی مانند دانسته است (همان، ص ۱۱۸) و ابوبکر بن عیاش وی را یکی از سه نفر صاحب فتوی در کوفه می‌داند که نظیر نداشته‌اند. (ابن سعد، ج ۶، ص ۳۱۶) اینکه وی اهل قیاس بوده مسلم است، خصوصاً که استادش ابراهیم نخعی در این زمینه پیشتاز بوده؛ چنانچه ابن ابی لیلی گزارش کرده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۱۲۷)

در مورد عقیده حکم، به نظر می‌رسد که او نسبت به امیرالمؤمنین، به تبع استادش ابراهیم نخعی، اظهار علاقه و ارادت می‌کرده و نسبت به اهل بیت نیز تعلق خاطر علمی نشان می‌داده و به تدریج با رشد موقعیت علمی اجتماعی‌اش در کوفه، فاصله خود را از ایشان زیاد کرده است. مزّی در مورد حکم می‌گوید: گرایش به تشیع در وی بوده الا اینکه این امر بعد از مرگش ظاهر شده است. (مزّی، ج ۷، ص ۱۱۹) بنا بر گزارش شعبه وی علی را بر عمر و ابوبکر برتری می‌داد. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۷، ص ۱۴۶) ابن ابی لیلی گزارش کرده که نزد حکم بودم که داود اودی نزد وی آمد و گفت: مردم فکر می‌کنند تو ابوبکر و عمر را دشنام می‌دهی. وی گفت: من این کار را نمی‌کنم ولی علی را از آن دو بهتر می‌دانم. (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱۱، ص ۶۴۲)

شاید به همین دلیل باشد که ابن قتیبه او را از شیعیان برشمرده است. (ابن قتیبه، ص ۶۲۴) نکته دیگری نیز این احتمال را تقویت می‌کند که وی به تدریج از اهل بیت فاصله گرفته باشد و آن این است که خود وی روایاتی را نقل کرده است که امام حسین و امام سجّاد علیهما السلام مدّعی علم بوده‌اند. نظیر اینکه وی نقل می‌کند که در مسیر کربلا در منزل ثعلبیه، امام حسین یکی از اهالی کوفه را ملاقات می‌کنند و به او می‌فرمایند که اگر تو را در مدینه ملاقات می‌کردم جای پای جبرئیل را خانه خود به تو نشان می‌دادم که برای جدّ ما وحی می‌آورد؛ چه طور می‌شود که آبشخور علم منزل ما باشد و دیگران صاحب علم باشند و ما جاهل باشیم؟! این امر نشدنی است. (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱۱، ص ۶۲۴)

کشی او را از بُتْریه شمرده است و روایات متعددی را در ذم وی نقل کرده است. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۳) بنا بر گزارش زراره، یک بار امام باقر به او فرموده بودند که به برادرش حمران بگویند که با امثال حکم در مورد محدّث بودن امام صحبت نکنند (همان، ص ۱۷۹) و یک بار دیگر امام باقر به همین زراره مأموریت داده بودند که به حکم بگویند که اوصیای علی محدّث‌اند. (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱۱، ص ۶۴۲)

این شواهد حاکی از این است که امام به نحوی مرز اندیشه شیعی را با مسلک

حکم تبیین می‌کرده‌اند و جدایی وی را از اندیشه اهل بیت برای امثال زراره و دیگران روشن‌تر می‌کرده‌اند و نشان می‌داده‌اند که رفت و آمدهای حکم با اهل بیت به منزله تأیید وی توسط ایشان نیست.

بر همین اساس، اینکه کتب رجال وی را در زمره روایان از امام سجّاد (ذمبی، تاریخ الاسلام، ج ۶، ص ۴۳۲) و امام باقر (ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۰۹) شمرده‌اند، نشان تأیید وی توسط امامان نیست. حتی بر اساس برخی گزارشها وی روایاتی را به دروغ، به ائمه نسبت می‌داد؛ چنانچه عیسی بن ابی منصور و جمعی گزارش کرده‌اند که یک بار که نزد امام صادق بوده‌اند، زراره وارد شد و حدیثی از قول حکم نقل کرده که به امام باقر نسبت داده و امام صادق فرمودند که پدرم اصلاً چنین سخنی نگفته و حکم به پدرم نسبت دروغ داده است. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۰۹) امام باقر در مورد وی و دوستانش فرموده‌اند که خلق کثیری را منحرف کرده‌اند و ایمان ندارند. (همان، ص ۲۱۰؛ صفار، ج ۱، ص ۲۱۰)

در مواردی، مشاهده می‌کنیم که امام باقر به او تذکر داده‌اند که از این علوم طرفی نمی‌بندد؛ مثلاً حضرتش از طریق ابومریم انصاری به او پیغام داده‌اند که هر کجا از شرق و غرب می‌خواهد، سر بکشد؛ ولی علم صحیح را جز نزد اهل بیت پیامبر نخواهد یافت. (همان، ص ۳۶۹)

یک بار دیگر که ابوبصیر فتوای حکم بر جواز شهادت زنا زاده را برای امام نقل کرد، آن حضرت ضمن رد آن فرمودند که حکم به هر دری می‌خواهد بزند؛ به خدا علم جز در خانه‌ای که جبرئیل بر اهل آن نازل شده یافت نخواهد شد و در گزارش دیگری زراره رأی حکم و ابراهیم نخعی را در باب مملوکی که بدون اجازه مولایش ازدواج کرده، برای امام باقر نقل می‌کند و امام رأی ایشان را رد می‌کنند.

مشاهده می‌شود که وی و آراء و فتاوايش در دوران امام باقر مکرراً مورد تعریض امام قرار گرفته است. به نظر می‌رسد که وی در عین اینکه خدمت امامان اهل بیت می‌رفته، ولی روش و مسیر خودش را دنبال می‌کرده؛ لذا در عین اینکه ایشان را عالم

می دانسته، ولی نسبت به امامت ایشان هیچ عقیده‌ای نداشته و دانش امام را کسبی و همراه با رأی و نظر تلقی می کرده است. به عنوان نمونه، در موردی وی به همراه سلمه بن کهیل که از فقهای کوفه شمرده می شد، پیرامون موضوع شاهد و قضاوت با امام باقر بحث کردند و وقتی امام فرمودند که پیامبر و علی طبق بیان ایشان حکم کرده‌اند، آن دو گفتند که این حکم مخالف قرآن است. (کلینی، ج ۷، ص ۳۸۵، ح ۵)

این گزارش گواه این است که وی و سلمه به رأی و نظر و برداشت خود از قرآن متکی بوده‌اند و در مقابل فرمایش امام و حتی گزارش ایشان از قضاوت نبی و علی نیز استنباط خود را اولویت می داده‌اند. شاید به همین دلیل باشد که در مواردی توسط امام باقر به او هشدار داده شده که علم امامان با سایرین تفاوت دارد.

در گزارشی که عذافر صیرفی نقل کرده است، آمده: همراه با حکم بن عتیبه نزد امام باقر بودیم و امام او را احترام می کرد تا اینکه در موردی با امام اختلاف کرد که امام به فرزندشان فرمودند برخیز و کتاب علی را بیاور. کتاب بزرگی را آوردند و امام در آن نگرستند تا موضوع را پیدا کردند و فرمودند این خط علی و املائی پیامبر است و به حکم رو کردند و فرمودند که تو و سلمه و ابومقدم به هر جا، از چپ و راست، می خواهید بروید، ولی علمی مطمئن تر از آنچه نزد خاندانی است که جبرئیل بر ایشان نازل می شده، پیدا نخواهید کرد. (نجاشی، ص ۳۶۰)

این گزارش نشان می دهد در این دوره این گروه که مورد اشاره امام قرار گرفته‌اند، دارای سابقه و روند خاصی هستند که در هر فرضی، از اینکه در مقابل امام تسلیم باشند، پرهیز دارند و در عین حال، تلاش دارند از ایشان هم مطالبی را اخذ کنند و سراغ دیگران هم می روند. البته مقام علمی امام باقر در حدی بود که امثال حکم در مقابل ایشان مانند شاگرد بودند؛ چنانچه عبدالله بن عطا می گوید: علما را در مقابل کسی به اندازه محمد بن علی کوچک ندیدم. (ابن کثیر، ج ۹، ص ۳۱۱) همو می گوید که حکم را در محضر امام مانند شاگردی دیده است. (همان)

حکم گاهی نزد امام می رفت تا اشکالات فقهی خودش را حل کند؛ مثل اینکه از

امام باقر در مورد دیه انگشتان دست و پا در شرایطی که دست و پا کمتر یا بیشتر از ده انگشت داشته باشند، می‌پرسد (کلینی، ج ۷، ص ۳۳۰)؛ یا در موردی از دیه دندانها پرسش کرده و گفته تعداد دندان انسانها برخی ۲۸ و برخی ۳۲ دندان است و دیه بر چه اساسی است. امام پس از بیان پاسخ وی به او متذکر شده‌اند که آنچه فرموده‌اند در کتاب علی آمده است. (همان) خود حکم گزارش می‌کند که زمانی، در میان جمعی، منتظر ابوجعفر بوده‌اند که زنی سر می‌رسد و مسئله‌ای در ارث را مطرح می‌کند و به پیشنهاد حضار حکم مشغول محاسبات می‌شود و در این میان امام به مجلس وارد می‌شوند و مسئله برای ایشان بیان می‌شود و در جا پاسخ را بیان می‌کنند؛ در حالی که حکم هنوز مشغول محاسبات بوده است. حکم می‌گوید من خوش فهم‌تر از ابوجعفر ندیده‌ام. (همان، ج ۵، ص ۴۷۸)

۲-۲) سلمة بن كهیل (م ۱۲۱)^۱

وی یکی دیگر از فقهای کوفه است که به گزارش فرزندش یحیی در سال ۴۷ متولد و در سال ۱۲۱ وفات کرده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۸) بسیاری از رجالیون عامه وی را توثیق کرده‌اند؛ مثلاً احمد حنبل وی را در حدیث متقن می‌داند (ابن المبرد، ص ۶۶؛ عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) و ابن معین و ابوحاتم و ابن سعد و ابوزرعه و ابن مهدی نیز وی را توثیق کرده‌اند. (همان) عجللی نیز وی را در حدیث ثقه می‌داند. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) نسایی او را ثقه و دقیق دانسته است و ذهبی نیز وی را از علمای دقیق کوفه خوانده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۱۲۰) سفیان ثوری او را یکی از ارکان می‌دانسته است. (همان) استاد اسدحیدر در کتاب الامام الصادق و المذاهب الاربعة وی را از شیوخ ابوحنیفه دانسته است. (حیدر، ج ۱، ص ۳۴۲)

۱. سلمة بن كهیل الحضرمی أبویحیی الكوفی. بنابر تحلیل علامه امین در أعیان الشیعة و علامه خوبی در معجم رجال‌الحدیث، سلمة بن كهیل میان یکی از اصحاب امیرالمؤمنین که مورد وثوق است و اصحاب امام باقر که بتری است، مشترک می‌باشد. (نک: أعیان الشیعة، ج ۷، ص ۲۹۱؛ معجم رجال‌الحدیث، ج ۸، ص ۲۰۹)

سلمه در منابع سنی راوی فضایل شیخین است (بلاذری، ج ۱، ص ۵۴۱؛ جاحظ، ص ۱۳۶) و در قدح معاویه (منقری، ص ۲۱۷) و در ذم اهل صفین و مدح عمار (همان) نیز از وی اخباری گزارش شده است. وی راوی برخی فضایل حضرت علی است؛ مانند قضیه آیه ولایت (شوشتری، ج ۱۴، ص ۴) و سیادت علی در عرب (همان، ج ۱۵، ص ۳۹) و نخستین نمازگزار بودن در میان مسلمین (بلاذری، ج ۲، ص ۹۲؛ ابن قتیبه، ص ۱۶۹؛ ابن کثیر، ج ۷، ص ۳۶۹؛ مجلسی، ج ۳۸، ص ۴۰ و ۲۰۳ و ۲۱۱ و ۲۵۶ و ۲۶۸ و ۲۷۲ و ۲۸۱) و حدیث لا فتی الا علی (اصفهانی، مناقب علی بن ابی طالب علیه السلام، ص ۱۵۱)

سلمه همچنین در اینکه علی باب حکمت نبی است روایتی را نقل کرده است. (همان، پاورقی ۸۶) وی روایاتی در باب علم علی نقل کرده که علی بر منبر به مردم توصیه می‌کرده از او پرسش کنند و می‌گفته که کسی را بعد از او نخواهند یافت که به کتاب خدا از او آگاه‌تر باشد. (تقدیمی، ص ۲۳۴) از او در مظلومیت علی نیز روایتی نقل شده است. (سید مرتضی، ج ۳، ص ۲۲۳)

محمد بن مسلم یک بار به امام صادق عرض کرد که این سلمه بن کهیل در مورد علی بن ابی طالب مطالب زیادی را نقل کرده است و به عنوان نمونه جریان نجوای پیامبر با امام علی را ذکر می‌کند. (مفید، الاختصاص، ص ۳۲۷؛ صفار، ۱/۴۱۱) و یا خبری را وی در مورد علم علی به کتب انبیاء و توان حکم بر اساس آنها نقل کرده است. (صفار، ج ۱، ص ۱۳۴) شواهد و نمونه‌های روایات سلمه در فضایل علی را در کتاب احقاق الحق و کتاب مناقب سلیمان کوفی^۱ می‌توان یافت. وی در فضایل امام حسن علیه السلام هم روایاتی نقل کرده است. (ابن عساکر، ترجمة الامام الحسن علیه السلام، ص ۳۷) بر اساس گزارشی، وی امام باقر را مصداق آیه «لآیات للمتوسمین» دانسته است. (ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، ج ۵۴، ص ۲۷۹؛ ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۴، ص ۴۰۴؛ حسکانی، ج ۱، ص ۴۲۱)

۱. برای مشاهده نمونه‌ها نک: مناقب امیرالمؤمنین علیه السلام، الکوفی، ج ۱، ص ۲۵۶ و ۲۶۳ و ۲۶۹ و ۲۷۵ و ۲۸۱ و ۲۸۸ و ۲۹۴ و ج ۲، ص ۱۰۲ و ۲۸۳ و ۳۴۱ و ۳۶۰ و ۴۳۶ و ۴۴۸ و ۴۵۰ و ۴۶۳ و ۴۷۱.

عجلی در عین توثیق وی می‌گوید: در وی تشیع اندکی دیده می‌شده (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) و یعقوب نیز گفته وی ثقه بوده و در تشیعش ثابت مانده است. (همان) ذهبی نیز وی را از علمای کوفی که گرایش شیعی داشته می‌دانسته است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۱۲۰) زمانی که شعبه به بصره رفته بود، به او گفتند از اساتید مورد اعتمادت برای ما حدیث بگو. وی گفت که اگر از ثقات بگویم باید از چند نفر از این شیعیان نقل کنم، یعنی حکم بن عتیبه و سلمه بن کهیل و حبیب بن ابی ثابت و منصور. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۴، ص ۱۳۷) آجری گزارش کرده که از ابوداود پرسیده که به سلمه بیشتر علاقه دارد یا به حبیب بن ثابت؟ وی پاسخ داده که سلمه گرایش به شیعه نشان می‌داد. (همان، ص ۱۳۸) ابن قتیبه اسم وی را در زمره شیعیان ذکر کرده (ابن قتیبه، ص ۶۲۴) و ذهبی نیز وی را شیعه معرفی کرده است. (ذهبی، العبر، ج ۱، ص ۱۵۳) وی به زید بن علی علاقه‌مند بود و بعد از مرگش می‌گریست و می‌گفت: ای کاش او را یاری می‌کردم و کشته می‌شدم. (بلاذری، ج ۳، ص ۲۳۴ پاورقی)

عطاء خفاف گزارش کرده که سلمه هنگام خروج زید وی را نهی کرده و از غدر اهل کوفه پرهیزش داده است و او هم نپذیرفته است و پس از آن سلمه از وی اجازه گرفته که به دلیل اینکه ممکن است کار بر زید مشکل شود و او را نیز گرفتار کند از کوفه دور شود و زید نیز موافقت کرده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ص ۱۳۸) گفته شده که وی بیشترین اصرار را بر عدم خروج زید داشته (ابن العدیم، ج ۹، ص ۴۰۴) و مردم را هم از همراهی با او نهی می‌کرده است. (بلاذری، ص ۳، پاورقی ۲۳۴ و ۲۳۹) که احتمالاً برای انصراف زید از خروج این تدبیر را می‌کرده است. برخی گزارشها نام سلمه را جزو بیعت کنندگان با زید ذکر کرده‌اند (ابن اثیر، ج ۵، ص ۲۳۳؛ طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۵، ص ۴۸۷) و در گزارشی که فضیل بن زبیر به ابوحنیفه داده، سلمه را یکی از فقهای معرفی کرده که با زید همراه شده‌اند (امین عاملی، ج ۷، ص ۱۲۲) که احتمالاً قبل از احساس وی به غدر مردم بوده است و اینکه از زید اجازه خروج گرفته نیز مؤید وقوع همین بیعت قبلی است.

امام باقر در مورد سلمه و حکم بن عتیبه فرموده بودند که این دو اگر به شرق و غرب سر بکشند، علم صحیحی نمی یابند، مگر آنچه از نزد اهل بیت بیرون آید. (صفا، ج ۱، ص ۱۰؛ مجلسی، ج ۲، ص ۹۲) و یک بار هم که سلمه همراه با حکم نزد امام باقر بودند و با ایشان اختلاف کردند، امام از روی کتاب علی فرمایش خویش را به ایشان نشان دادند و رو به حکم فرمودند: ای ابومحمّد، تو و سلمه بن کهیل و ابومقدام هر جا که می خواهید، بروید؛ به سمت راست و چپ بروید، به خدا سوگند، علمی را مطمئن تر از علم قومی که جبرئیل بر آنها نازل می شود، پیدا نخواهید کرد. (نجاشی، ص ۳۶۰) قبلاً ذکر کردیم سلمه به همراه حکم بن عتیبه با امام باقر پیرامون شهادت و قسم بحث کردند و بیان حضرت را مخالف قرآن دانستند؛ در حالی که آن حضرت به ایشان فرموده بودند پیامبر و امیرالمؤمنین چنین قضاوتی داشته اند. این موارد نشان می دهد که وی نوعی استقلال علمی از امام می جسته و در این مقام رأی خودش را در فقه نافذتر از بیانات امام تلقی می کرده است.

۳-۲) ابوالمقدام ثابت بن هرمز (م ۱۲۱)

وی شاگرد سعید بن جبیر و سعید بن مسیب را کرده و در عین حال، خدمت امام سجّاد هم رسیده و از ایشان نیز نقل حدیث کرده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۷۰۰) طوسی او را از اصحاب امام سجّاد معرفی کرده (طوسی، الابواب، ص ۱۱۰) و نجاشی گوید که از امام سجّاد نسخه ای را نقل کرده است. (نجاشی، ص ۱۱۶) احمد بن حنبل و یحیی بن معین وی را توثیق نموده اند (مزی، ج ۴، ص ۳۸۰؛ ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۳، ص ۵۷۸) و ابوحاتم نیز او را صالح خوانده (مزی، ج ۴، ص ۳۸۱) ابن صالح وی را ثقة دانسته (مغلطای، ج ۳، ص ۸۴) و یعقوب بن سفیان نیز وی را توثیق کرده است. (همان، ص ۸۶) از طرف دیگر، ابوالفتح موصلی گفته در مورد وی حرفهایی هست (همان، ص ۸۴) و ابن حبان نیز وی را در ثقاتش ذکر نکرده است. (همان) به نظر می رسد که این تفاوت قضاوت در منابع سنی مربوط به تحولات وی باشد؛ یعنی وی در ابتدا نسبت به دو خلیفه تولی نداشته، ولی به تدریج، با تمایل به زیدیه به این امر گرایش پیدا کرده

باشد و تضعیف اولیّه و توثیق ثانوی وی ناشی از اخبار دال بر این وضعیت وی باشد. البته در نهایت به نظر می‌رسد که وی بر مسیر بتربه تثبیت شده باشد؛ چنانچه نام وی در میان کسانی از زیدیه دیده می‌شود که در محضر امام باقر بر تولی شیخین تصریح کرده‌اند. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۶) در گزارش عذافر صیرفی آمده که در مجلسی که امام باقر علیه السلام با حکم داشتند و او با امام اختلاف کرد، حضرتش به او فرمودند تو و ابوالمقدام و برخی دیگر که حضرت نام برد به هر جا می‌خواهید بروید، ولی علم موثقی جز آنچه در اختیار اهل بیت رسول که جبرئیل بر ایشان نازل می‌شده است، پیدا نمی‌کنید. (نجاشی، ص ۳۶۰)

در منابع رجالی شیعی وی از بتربه معرفی شده است (حلی، رجال ابن داوود، ص ۲۳۴ و ۲۹۰؛ عاملی، ص ۹۰) و ابن غضائری وی را جدا ضعیف دانسته است. (ابن غضائری، ج ۴، ص ۲۵۷) پسر وی روایات متعددی را از وی نقل کرده است که بعضاً در فضایل علی و اهل بیت و شیعیان می‌باشد. (به عنوان نمونه نک: برقی، المحاسن، ج ۲، ص ۳۹۲؛ عیاشی، ج ۱، ص ۲۷۵؛ کلینی، ج ۲، ص ۲۳۶؛ ابن بابویه، ص ۱۳۲؛ ابن قولویه، ص ۳۲۱؛ صدوق، الامالی، ص ۷۵ و ۲۰۶؛ الخصال، ج ۱، ص ۲۰۴ و ۲۷۰ و ج ۲، ص ۴۰۵ و ۴۴۴)

شواهدی وجود دارد که نشان می‌دهد فرزند وی عمرو از بتربه نبوده است؛ چنانچه برخی از علمای اهل سنت وی (عمرو بن ثابت بن هرمز) را شیعی غالی دانسته‌اند. نظیر ابن مبارک، و ابن معین نیز وی را ثقه ندانسته است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۷۰۰) ابن هناد می‌گفته که وقتی وی مُرد، من بر نمازش حاضر نشدم؛ چراکه او معتقد بود بعد از پیامبر مردم به جز پنج نفر کافر شدند. (همان) ابن مبارک می‌گفت که از وی نباید حدیث نقل شود، چون گذشتگان را سب می‌کرد. بخاری و ابوحاتم و ابوزرع نیز وی را ضعیف دانسته‌اند. (همان) فرزند ابوالمقدام نقل می‌کند که با خبری زیدی و بتری بودن وی، سازگار نمی‌باشد. ثابت می‌گوید به امام باقر عرض کردم که عامه گمان می‌کنند که بیعت ابوبکر به دلیل اجتماع مردم، مورد رضای خدا بوده است و حضرت نیز در پاسخ وی به آیاتی اشاره می‌کنند که بعد از پیامبر اسلام و

سایر انبیاء مردم اختلاف کردند و برخی به کفر گرویدند. (کلینی، ج ۸، ص ۳۷۰) گزارش دیگری نیز از ثابت از پدرش هست که شاهد جریانات بیعت ابوبکر بوده و اینکه علی خودش را جانشین پیامبر می دانسته و حاضر به بیعت با وی نبوده است. (عیاشی، ج ۲، ص ۶۶) این گزارشها با اندیشه بُتری که امامت دو خلیفهٔ اوّل را مشروع می دانند، سازگار نمی باشد.^۱ البته اگر فرض کنیم وی در ابتدا گرایش زیدی نداشته تا حدی این اخبار را می توان توجیه و جمع کرد. در مجموع، از نحوهٔ مواجهه وی و دوستانش برمی آید که برای امامان اهل بیت علم الاهی قبول نداشته اند و ایشان را مانند سایر علما و دانشمندان تلقی می کرده اند.

۲-۴) کثیر النواء (بعد از ۱۳۰)^۲

کثیر النواء از کسانی است که با زید بن علی بیعت کرد، ولی از او جدا شد. (مفید، الاختصاص، ص ۱۲۷) وی از سران بُتریه است و از سوی امام صادق علیه السلام لعن شده است (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۰) و به گزارش ابابصیر، حضرت او را مکذب معرفی کرده اند و فرموده اند که او و دوستانش نزد ما می آیند و ادّعا می کنند که ما را تصدیق می کنند، ولی این چنین نیست و حدیث ما را می شنوند و تکذیب می کنند. (همان) حتّی ابوبکر حضرمی گزارش کرده که شنیده است امام صادق علیه السلام از کثیر النواء در دنیا و آخرت تبرّی بسته اند. (همان، ۲۴۱)

بنابر منقولات عامّه، کثیر النواء گزارش کرده که به امام باقر علیه السلام عرضه داشته که من دوست دوستان شما و دشمن دشمنان شما هستم و سپس پرسیده که آیا از شیخین تبرّی دارند یا نه و حضرت به او فرموده اند که تبرّی از شیخین مایهٔ ضلالت است و او را به دوستی ایشان امر کرده اند. (طبری، تاریخ الامم والملوک، ج ۱۴، ص ۵۱) کثیر النواء در گزارش دیگری مدّعی شده زید بن علی نیز تولّی شیخین را توصیه کرده است. (ابن عساکر، ج ۱۹، ص ۴۶۱) وی در برخی گزارشها مدّعی شده که امام باقر و امام

۱. این نکته را مرحوم وحید بهبهانی نیز متذکر شده اند. (نک: بهبهانی، ص ۱۰۱)

۲. میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۰۲ - ۴۱۰؛ تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۴۱۱.

سجّاد علیه السلام فرموده‌اند که میان بنی هاشم و بنی تیم و بنی عدی در جاهلیت مسائلی بود که به واسطه اسلام به دوستی تبدیل شد. (رازی، ج ۷، ص ۲۲۶۷؛ ابن الجوزی، ج ۳، ص ۱۳۶؛ سیوطی، ج ۴، ص ۱۰۱، متقی هندی، ج ۲، ص ۲۴۹)

گزارشهایی که در منابع عامه از وی نقل شده، حاکی از این است که وی در محیط اجتماعی، تولی شیخین را توصیه می‌کرده و از اینکه این توصیه را به امامان نسبت دهد، ابا نمی‌کرده است محتمل است که بعضاً به سبب تقیّه اهل بیت در مقابل وی، او نیز شواهدی برای این نسبت از امامان در اختیار داشته است. در گزارشی آمده است که امّ خالد در محضر امام صادق گفت که زراره مرا به تبرّی از شیخین، و کثیر النواء به تولی آنها امر می‌کند و بعد از حضرت می‌پرسد که کدام گروه نزد شما محبوب‌تر هستند که حضرت می‌فرماید زراره و دوستانش نزد من از کثیرالنواء محبوب‌تر هستند و پس از رفتن امّ خالد، از کثیرالنواء تبرّی می‌جویند. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۴۱)

شواهد فراوانی در اختیار است که امام نسبت به زیدیه در تقیّه بودند، ولی به دوستان خود نسبت به خطر فکری آنها تذکر و هشدار می‌داده‌اند. در این خبر نیز مشاهده می‌شود که امام صادق علیه السلام نسبت به وی تقیّه شدیدی دارند و می‌ترسند که خبری به دست او برسد و در کوفه هیاهو برپا کند. گزارشی از ابوالجارود در اختیار است که وی همراه کثیر خدمت امام باقر علیه السلام بوده که کثیر به ایشان از ابوالجارود گله می‌کند که وی از شیخین تبرّی می‌جوید و ابوالجارود نیز وی را تکذیب می‌کند، مبنی بر اینکه کثیر تاکنون از وی چنین چیزی نشنیده است. (ابن قتیبه دینوری، ص ۲۴۶)

این گزارش نیز تأکید می‌کند که کثیر نسبت به تبرّی از شیخین حساس بوده و تلاش می‌کرده از شیعیان در این زمینه سعایت کند و از امام باقر علیه السلام نیز در این زمینه تأیید می‌خواسته است. از این رو، طبیعی است که آن حضرت در قبال وی دچار تقیّه باشند. خاطرنشان می‌شود که ابوالجارود دست کم در دوران امام باقر علیه السلام مستقیم بوده است.

از طرف دیگر، در منابع اهل سنت، کثیرالنواء راوی اخباری در فضایل علی است^۱؛ مانند اینکه پیامبر همان طور که اهل مسجد را به دستور خدا از دسترسی به مسجد ممنوع کرده، خانه علی را هم به دستور خدا وانهاده است. (طبرانی، ج ۱۲، ص ۱۴۴) در خبر دیگری مقام سید زنان بهشت بودن حضرت فاطمه و سید دنیا و آخرت بودن شوهر وی را نقل کرده است. (ابن عبدالبر، ج ۴، ص ۱۸۹۵) خبر دیگر جریان اعطای رایت جنگ خندق به کسی است که خدا و رسول او را دوست دارند. (ابن عساکر، ج ۴۲، ص ۹۶) همچنین وی ناقل روایات تقلین نیز هست. (انصاری، ص ۹۰) در عین حال، مؤید تمایلات زیدی وی این است که در منابع عامه روایاتی از وی نقل شده که مشترکاً فضیلتی را به علی و دو خلیفه نسبت داده است؛ مثل اینکه خداوند نیز ایشان را از رفقای پیامبر قرار داده است. (طبرانی، ج ۶، ص ۲۱۶)

در مواردی، گزارش شده که وی نسبت به امام باقر بی احترامی می کرده است. به گزارش کشی، محمد بن یحیی به کثیرالنواء می گوید که چرا این قدر به حضرت باقر اهانت و بی احترامی می کنی؟ گفت: چون چیزی از او شنیدم که اصلاً خوشم نیامد! شنیدم که می گفت: تمام طبقات زمین، به برکت پیامبر و عترت پیامبر، فراخ و بارور گردیده است. (خویی، ج ۱۴، ص ۱۱۰) این قضاوت وی نشان از این دارد که او برای امامان جز فضل علمی، مقامی قایل نبوده است و اساساً تحمل این مقامات را هم نمی کرده است.

ایجی وی را از سران بتریه معرفی کرده است (ایجی، ج ۳، ص ۶۹۰) و کشی نیز در رجالش وی را همراه برخی دیگر از بتریه دانسته است. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۳۹۰) به نظر می رسد وی به دلیل تولی اش نسبت به شیخین توسط برخی از رجال یون شیعه مانند برقی، عامی معرفی شده است (برقی، رجال البرقی، ص ۴۲)^۲ و متقابلاً به دلیل

۱. به عنوان نمونه نک: ابن کثیر دمشقی، ج ۷، باب ذکر شیء من فضائل أمير المؤمنين علي بن أبي طالب رضي الله عنه، ص ۳۳۷ و ۳۴۳ و ۳۵۷.

۲. محدث قمی در سفینه البحار او را بتری و عامی دانسته است.

اظهار تولی نسبت به علی و یا تبری نسبت به عثمان از نظر برخی رجالِ یون سنی، شیعی دانسته شده (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۳، ص ۴۱۰) و تضعیف شده است. (جوزی، ص ۱۲۲)

سمعانی در الانساب وی را از بتریه و از فروع زیدیه و ملحق به شیعه معرفی می‌کند و می‌گوید او در مورد عثمان متوقف بوده، ولی نسبت به شیخین تولی داشته و تبری از آنها را موجب کفر تلقی می‌کرده است. (سمعانی، ج ۲، ص ۷۸) با این حال، ابن حجر از عجلی گزارش کرده که در او اشکالی نیست و ابن حبان نیز او را در ثقات آورده است. (عسقلانی، تهذیب التهذیب، ج ۸، ص ۳۶۸) شاید ریشه این امر گزارش محمد بن بشر باشد که کثیرالنواء نمرود تا اینکه از تشیع خارج شد. (همان)

۵-۲) سالم بن ابی حفصه (ابو یونس عجلی کوفی) (م ۱۳۷)

وفات وی در سال ۱۳۷ هجری است. (نجاشی، ص ۱۸۸) ابن سعد گزارش کرده که سالم به صورت شدیدی، از خود تشیع ابراز می‌کرد و نشانه آن را این دانسته که در زمان پیروزی و تشکیل دولت بنی عباس (بنی هاشم) داوود بن علی با مردم حج گزارد (یعنی سال ۱۳۲). سالم نیز در این سال به حج رفت و در هنگام تلبیه، او که دارای صدای بسیار بلندی بود، می‌گفت: «ای هلاک کننده بنی امیه، لئیک» (ابن سعد، ج ۶، ص ۳۲۷؛ طبری، تاریخ الامم و الملوک، ج ۱۱، ص ۶۶۶) عبدالله بن ادریس نیز گزارش کرده که سالم را در طواف دیده که چنین تلبیه می‌کرده است (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۴۳۵) و حسین بن علی جعفری نیز همین رخداد را گزارش کرده است. (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۶) تعبیر ابن سعد حاکی از این است که ضدیت با بنی امیه، خود، حمل بر تشیع می‌شده است. به نظر می‌رسد که ضدیت شدید سالم با عثمان منشأ رمی او در منابع به تندروی در تشیع می‌باشد؛ مثلاً ابن عیینه می‌گوید که یک بار عمرو بن عبید سالم را متهم کرد که تو عثمان را کشته‌ای، سالم از این تعبیر جاخورد و از منظور وی پرسید. عمرو گفت چون تو به این کار رضایت داری (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۴۳۵؛ میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۰)

فلاس گفته که سالم در تشیّعش مفرط بوده است (همان) و او را تضعیف کرده است (ذهبی، ج ۸، ص ۴۳۵) و نظیر همین از عمرو بن علی نقل شده است. (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۴) نسایی هم او را ثقه ندانسته است. (همان، ص ۱۳۵) ابن عدی می‌گوید به خاطر غلّوش در تشیّع از وی عیب گرفته‌اند؛ ولی من امید دارم مشکلی در او نباشد. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۸، ص ۴۳۶) از احمد حنبل نیز نقل شده که وی شیعی بوده، ولی گمان بدی در مورد او نمی‌رود. (ابن المبرد، ص ۵۹؛ مزی، ج ۱، ص ۱۳۵) یحیی بن معین او را شیعه (عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۴) و ثقه دانسته (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۵) و از بشار نقل شده که از ابن معین متعجبیم که او را مطلقاً توثیق کرده؛ در حالی که نزد من او جداً ضعیف است؛ زیرا اخبار متواتری در مورد غلو و سوء عقیده وی ثابت شده است. از جریر که خودش به شیعی بودن شناخته شده، نقل شده که من از سالم به دلیل اینکه در جهت تشیّع مجادله می‌کرد فاصله گرفتم. و لذا گفته شده که از اینجا می‌توان وضع کسی را که نزد جریر غلو شیعی دارد، فهمید. (ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۰؛ مزی، ج ۱۰، ص ۱۱۷) جوزجانی می‌گوید: نزد علی بن عبدالله در مورد کسانی که در رفض زیاده‌روی دارند صحبت بود، وی به یونس بن خباب و سالم بن ابی حفصه اشاره کرد و سپس همین جریان را از قول جریر نقل کرد. ابن حجر وی را صادق می‌داند، ولی در عین حال، او را شیعی غالی می‌خواند. (عسقلانی، تقریب التهذیب، ج ۱، ص ۳۳۴) و عقیلی نیز گفته که سالم به دلیل غلو، متروک است و حق هم همین است که ترک شود. (همان، ص ۳۳۵)

در منابع عامّه، فضایل شیخین از طریق او نقل شده است؛ مثل اینکه وی گفته از امام باقر و صادق علیهما السلام در مورد عمر و ابوبکر پرسیدم، به من گفتند که ای سالم، آنها را دوست بدار و از دشمن ایشان تبری کن. سالم همچنین مدّعی شده که امام صادق علیه السلام فرموده که کسی از جدّش تبرّی نمی‌جوید؛ یعنی از ابوبکر. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۹، ص ۹۱) ابی داوود گزارش کرده که سالم نزد سفیان می‌رفت و به بیان فضایل ابوبکر می‌پرداخت. (سجستانی، ج ۱، ص ۲۴۵) وی سالم را خشبی دانسته؛ یعنی

طرفدار زیدبن علی بوده که بر خشبه‌ای به دار کشیده شد.^۱

ابواحمد زبیری از پیرمردی کوفی به نام یحیی بن علی که با سفیان ثوری همنشین بوده، نقل می‌کند که سالم بن ابی حفصه نزد سفیان می‌آمد و معمولاً فضایل شیخین را در ابتدا می‌گفت و سپس در مناقب علی ورود می‌کرد و لذا وقتی به مناقب شیخین می‌پرداخت، سفیان می‌گفت: مراقبش باشید که قصد خاصی (بیان فضایل علی) دارد. (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۵) وی روایاتی در فضایل علی نقل کرده؛ مانند حدیث رایث (مقریزی، ج ۱۱، ص ۲۸۷) و حدیث مؤاخات (شوشتری، ج ۴، ص ۱۹۱ و ۱۹۲) و حدیث خیرالبشر (همان، ص ۲۵۳) و موارد دیگر.^۲

ابواحمد عدی می‌گوید که سالم بیشتر احادیثش را در فضایل اهل بیت آورده و در بین شیعیان کوفی، وی از غالیان آنهاست و بر این صفت او عیب گرفته شده؛ ولی امید است در احادیثش اشکالی نباشد. (مزی، ج ۱۰) از روایاتی که سالم در فضایل حسنین نقل کرده این است که پیامبر فرمودند که هرکس حسن و حسین را دوست بدارد، مرا دوست دارد و هرکس با ایشان دشمن باشد، با من دشمن است. (ابن کثیر دمشقی، ج ۸، ص ۳۹، ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۱) وی در مورد مهدی اهل بیت نیز روایاتی را نقل کرده است. (اصبهانی، ج ۱، ص ۱۷۰) حجاج بن منهال سالم را از سران کسانی می‌داند که بر شیخین عیب می‌گیرند (مزی، ج ۱۰، ص ۱۳۶، ذهبی، میزان الاعتدال، ج ۲۲، ص ۱۱۰)؛ ولی بر این سخن شاهی وجود ندارد، مگر اینکه به دلیل مخالفت وی با عثمان چنین نسبتی به وی داده شده باشد.

سدیر نقل می‌کند که یک بار که وی نزد امام باقر بوده و جناب زید هم حضور

۱. در معنای خشبی اختلاف اندکی هست؛ ولی مسلم است که به فروع و جریانهای شیعیان این نسبت داده می‌شده است. درباره دیگر معانی محتمل «إنه خشبی» نک: البحرانی، مستدرک عوالم العلوم، ج ۲۰، قسم ۲؛ الصادق علیه السلام، ص ۱۱۰۶.

۲. برای نمونه‌های دیگر نک: شوشتری، ج ۵، ص ۵۷۰ و ج ۷، ص ۱۹۷ و ج ۱۰، ص ۶۹۳ و ۶۹۵ و ۶۹۶ و ۷۰۵ و ج ۱۳، ص ۱۲۰ و ج ۱۴، ص ۸۲ و ۵۶۹ و ج ۱۶، ص ۳۳۵ و ۳۳۷ و همچنین حسکانی، ج ۱، ص ۱۳۹ و ۳۱۱ و ۳۱۷ و ج ۲، ص ۸۱ و ۳۲۵ و ۳۲۷.

داشته‌اند، سالم و کثیرالنواء و سلمه همراه با جمعی وارد می‌شوند. ایشان به آن حضرت چنین می‌گویند که ما علی و حسن و حسین را دوست داریم و از دشمن ایشان تبرّی می‌جوییم. بعد گفتند: ابوبکر و عمر را هم دوست داریم و از دشمن ایشان تبرّی می‌کنیم. زید در اینجا رو به آنها کرد و گفت: در این صورت، شما از فاطمه تبرّی می‌جویید. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۸) این گزارش حاکی از این است که ریشه اندیشه زیدی ایشان ربطی به عقیده جناب زیدبن علی ندارد و از قبل این تفکر را داشته‌اند و بعد در قالب حرکت زید آن را در میان مردم و شیعیان منتشر کرده‌اند.

در گزارش دیگری آمده که روزی زید خدمت امام باقر می‌رسد و اظهار ولایت نسبت ائمه و برائت از دشمنان ایشان می‌کند. امام از وی در مورد شیخین می‌پرسند، وی نیز آن دو را امام عدل معرفی می‌کند. آن حضرت در پاسخ وی می‌فرماید که در امر امامت کسانی را شریک می‌کنی که خدا برای ایشان نصیبی قرار نداده است. (حلی، ص ۲۴۸)

سالم ماجرای نخستین ملاقاتش با سعیدبن جبیر را چنین نقل می‌کند که در مکه، در کنار مقام، نماز می‌خواندم و سعیدبن جبیر که من او را نمی‌شناختم، نزدیک من بود. من در نماز بر محمد و آل محمد درود فرستادم. سعید در حالی که تعجب کرده بود، توجهش به من جلب شد و پرسید: اهل کجایی؟ گفتم: اهل کوفه هستم. وی از این ملاقات خوشحال شد. (فسوی، ج ۲، ص ۷۰۹)

سالم در منابع شیعی، زیدی بتری معرفی شده است. (حلی، رجال ابن داوود، ص ۲۴۷) ابو عبیده حذاء گزارش کرده که یک بار عقیده سالم بن ابی حفصه را برای امام باقر بازگو کردم و حضرت فرمودند: وای بر سالم، وای بر سالم، سالم چه می‌داند که منزلت امام چیست، منزلت امام بالاتر از آن است که سالم و عموم مردم به آن عقیده دارند. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۵) در این بیان، روشن می‌شود که عقیده سالم در امامت مانند عموم مردم بوده و این تأییدی بر تفکر زیدی وی می‌باشد که

به لحاظ عقیده امامتی بعد الاهی برای امام قائل نیستند.

زراره می‌گوید: سالم بن ابی حفصه را دیدم، به من گفت: وای بر تو ای زراره! ابوجعفر (حضرت باقر) به من گفت: درختانِ خرما در عراقِ شما عمودی رشد می‌کنند یا خمیده و کج؟ به او گفتم که عمودی‌اند! گفت: به من بگو ثمراتِ عراقِ شما شیرین است؟ و نیز دربارهٔ باروریِ درختانِ خرما می‌پرسید و من برایش توضیح دادم و همچنین از من پرسید که کشتیهای عراق در آب می‌رانند یا در خشکی؟ به او گفتم که کشتی در آب راه می‌رود! ای زراره، کسی که این امور پیش پا افتاده را هم نمی‌داند، امام خود قرار داده‌ای؟ زراره می‌گوید: به طواف دور کعبه پرداختم در شرایطی که از آنچه شنیده بودم، به شدت غمگین بودم که حضرت باقر را دیدم. ماجرا را عرض نمودم، مقابل حجرالاسود که رسیدیم، فرمود: فکرت را به حرفهای او مشغول نساز که به خدا سوگند، وی هیچ‌گاه عاقبت به خیر نخواهد شد. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۴) غیر از اینکه وی معنای سخن امام را نفهمیده^۱، ولی از این گزارش روشن است که نگرش سالم بن ابی حفصه به امام باقر نگرش اهانت‌آمیزی است.

بنابر گزارش دیگری، ابوبصیر گوید: من در خدمت امام باقر علیه السلام شرفیاب بودم. شخصی بدان حضرت عرض کرد: همانا سالم بن ابی حفصه و یارانش از شما روایت می‌کنند که شما در هنگام سخن گفتن (از روی تقیه و مصلحت) طوری سخن می‌گویید که هفتاد توجیه دارد تا بتوانی از زیر بار مسئولیت آن بیرون روی؟ فرمود:

۱. میرداماد در تعلیقه خود بر رجال کشی در ذیل این گزارش آورده: سالم بن ابی حفصه بسیار کودن بوده که سر کلام امام را درک نکرده است. «نخل عراق» کنایه از «اهل عراق» است؛ چرا که بین انسان و نخل، شدت مشابهت و کمال مناسبت وجود دارد که بسیار معروف است. سؤال از رشد عمودی یا خمیده درختانِ خرما می‌پرسد، کنایه از این است که آیا عراقیان در دینشان مستقیم‌اند یا منحرف‌اند؟ سؤال از «شیرینی و حلالت ثمراتِ عراق» در واقع، پرسش از «گرایش اعتقادی و مذهبی فرزندانِ عراقیان» است که آیا شیرینی مذهبِ حق را فرزندانِ خود احساس می‌کنند یا نه؟ و مراد از «کشتی» اهل بیت پیامبر است که: «مَثَلُ أَهْلِ بَيْتِي كَمَثَلِ سَفِينَةِ نُوحٍ»، و مقصود از «حرکت کشتی در آب یا در خشکی» این است که فرمان اهل بیت در عراق، جاری و مُطاع است یا اینکه حرف ما را زمین می‌گذارند؟

سالم از من چه می خواهد؟ آیا می خواهد که من فرشتگان را رو در روی او بیاورم؟ به خدا سوگند، پیامبران نیز این کار را نکردند. سپس آن حضرت نمونه های قرآنی بیانات انبیاء را که نه دروغ بوده و نه ظاهرش مراد شده نقل کردند. (کلینی، ج ۸، ص ۱۰۰) به نظر می رسد که سالم این سخن را نیز که در اینجا اظهار کرده، برای این بوده است که خواسته امام باقر علیه السلام را در نزد اطرافیان خود و سایر مردم (نعوذ بالله) شخصی دروغگو معرفی کند. و مقصود امام علیه السلام این است که دو پهلو سخن گفتن دروغ نیست؛ پیامبران الهی مانند ابراهیم و یوسف علیهم السلام نیز گاهی از روی مصالح و تقیّه از دشمن، سخنانی به ظاهر می گفتند که مقصودشان معنای ظاهری آنها نبود. به نظر می رسد که سالم در میان اصحاب امام باقر علیه السلام به عنوان فرد مشکوک شناخته می شد؛ چنانچه در گزارشی از بکیرین اعین مشاهده می کنیم که می گوید: سالم بن ابی حفصه گفت: شنیدم امام باقر علیه السلام می فرمود: همانا رسول خدا صلی الله علیه و آله به علی هزار باب پیاموخت که هر بابی هزار باب می گشود. بکیر گوید: اصحاب ما که این را شنیدند، رفتند و از امام باقر این موضوع را پرسیدند. دیدند سالم راست گفته است. (صدوق، ج ۲، ص ۶۴۴)

زراره گوید: نزد حضرت باقر علیه السلام از سالم بن ابی حفصه و پیروانش ذکری به میان آمد، پس (زراره یا دیگری) گفت: اینان منکرند که هر که با علی علیه السلام جنگیده، مشرک است. حضرت باقر علیه السلام فرمود: پس (لابد) پندارند که آنها کافرند و سپس حضرت در اشد بودن کفر از شرک بیاناتی فرمودند. (کلینی، ج ۲، ص ۳۸۴) این گزارش نشان می دهد که سالم دارای پیروانی است که گاه در محضر امام باقر علیه السلام پیرامون جریان ایشان صحبت می شود و ایشان به لحاظ فکری، نسبت به جریان مقابل علی که با او جنگیده اند، موضع مسالمت آمیزی داشته اند.

از مواضع فکری مهم سالم و اصحابش این است که برای اهل بیت علم عادی قائل بودند و هرگونه علم الاهی را نفی می کردند. این موضع در گزارشی که خود سالم از ملاقاتش با امام صادق علیه السلام بعد از شهادت امام باقر علیه السلام می دهد، روشن



می شود. وی می گوید چون ابو جعفر محمد بن علی وفات یافت، به یارانم گفتم: منتظر باشید تا من بر ابی عبدالله جعفر بن محمد (امام صادق علیه السلام) وارد شوم و به او تسلیت گویم. پس بر آن حضرت وارد شدم و تسلیت عرض نمودم. سپس گفتم: به خدا سوگند، رفت آن کس که (بدون واسطه) می گفت: قال رسول الله و از واسطه میان او و رسول خدا صلی الله علیه و آله سؤال نمی شد. نه، به خدا سوگند، دیگر کسی به مانند او دیده نخواهد شد! ابو عبدالله لحظه ای سکوت کرد، سپس فرمود: خدا - عزّ و جلّ - فرموده است: از میان بندگان من کسی پیدا می شود که نصف خرمایی صدقه می دهد و من آن را برای او می پرورم و بزرگ می کنم؛ چنان که یکی از شما حیوان چهار پای خود را می پرورد و بزرگ می کند؛ تا اینکه آن را مثل کوه احد برایش قرار می دهم. من به سوی یارانم بیرون آمدم و گفتم: شگفت انگیزتر از این چیزی ندیدم! ما سخن ابو جعفر علیه السلام را که بدون واسطه می فرمود: قال رسول الله، بزرگ می شمردیم؛ ولی ابو عبدالله علیه السلام بدون واسطه فرمود: قال الله عزّ و جلّ. (مفید، الامالی، ص ۳۵۴؛ طوسی، ص ۱۲۵)

مشاهده می شود که او به اصحابش می گوید که یکی از مشکلاتش با امام باقر این بوده که حضرت مستقیماً از رسول خدا اخبار می کرده است و به تعبیر دیگر وی معتقد است که امام نوعی علم غیر عادی برای خودش قائل بوده است و الا اینکه حضرات دارای منابع مکتوب بوده اند، امر مسلمی بوده و این نکته ای نیست که کسی را به تعجب وادارد. تأیید این معنا این است که امام صادق به جای پاسخ به تعریض وی در مورد پدر بزرگوارشان، مطلبی را مستقیماً به خدا نسبت داده اند و تعجب سالم بیشتر شده است.

یک بار امام صادق علیه السلام از زراره پرسیدند، چرا ازدواج نمی کنی؟ عرض کرد که نسبت به سلامت آنها از نظر عقیده تردید دارم. آن حضرت به او فرمودند: با بلهه ازدواج کن؟ وی پرسید آیا مانند عقیده حکم بن عتیبه و سالم بن ابی حفصه باشند؟ حضرت فرمودند: خیر، نه عقیده شما را داشته باشند و نه نصب و انکاری داشته

باشند. (کشی، اختیار معرفة الرجال، ص ۱۴۲) از این مذاکره بر می آید که سالم و حکم به امر امامت حضرت بی عقیده بوده‌اند و نوعی انکار هم داشته‌اند و الا حضرت از ازدواج با مشابه ایشان نهی نمی‌کردند. به گزارش ابوبصیر امام صادق علیه السلام سالم و دوستانش را متهم به دروغ بستن و تکذیب احادیث ایشان می‌کنند؛ در عین اینکه برای شنیدن حدیث خدمت ایشان می‌رسیده‌اند. (همان، ص ۲۳۰)

از ابو عبیده حذاء نقل شده است که گفت: در زمان امام باقر علیه السلام بودم. وقتی آن حضرت از دنیا رفت، ما مردّد ماندیم، مانند گوسفندی که چوپانی برایش نباشد. در همین ایام، سالم بن ابی حفصه را ملاقات کردیم. گفت: ای ابا عبیده! امام تو کیست؟ گفتم: پیشوایان من خاندان محمد صلی الله علیه و آله هستند. وی گفت: هلاک شدی و هلاک کردی، آیا من و تو از ابوجعفر نشنیدیم که کسی که بمیرد و امام زمانش را نشناسد، به مرگ جاهلی مرده است. (صفار، ج ۱، ص ۵۱۰) در واقع، او به ابو عبیده تعریض می‌کند که تو الآن امام نداری. ابو عبیده می‌گوید: به دنبال آن، ما چندبار خدمت امام صادق رسیدیم تا خدا به ما معرفت به امامت ایشان را روزی کرد و پس از آن من جریان سالم و سخن او را برای آن حضرت نقل کردم و حضرتش سه بار فرمودند: وای بر سالم که منزلت امام را چه می‌داند، امام بالاتر از آن است که سالم و عموم مردم گمان می‌کنند. (همان) این گزارش هم حاکی از بی اعتقادی وی به امامت الهی است.

۶-۲) حسن بن صالح بن حی (م ۱۶۹)

ابو عبدالله حسن بن صالح بن حی همدانی ثوری کوفی در زمان خود از فقهای کوفه بود و متعلق به طبقه چهارم فقهای تابعی محسوب می‌شد. (شهابی، ج ۳، ص ۵۷۱) او به عبادت و تقوا شهره بود؛ چنانچه ابن حجر توصیف کرده است. (عسقلانی، لسان المیزان، ج ۹، ص ۲۸۲) ابوزرعه گفته که فقه و عبادت و زهد در وی جمع شده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۴) ابونعیم می‌گوید که از هشتصد محدث حدیث نوشته ولی از حسن بن حی افضل ندیده (ذهبی، سیر اعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۵) و معتقد بوده که وی از سفیان ثوری در فقه و ورع کمتر نبوده است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۴) بسیاری

از محدثان سنی مانند احمد حنبل از وی روایت کرده‌اند (مزی، ج ۱۲، ص ۲۶۴) و او را ثقه و صحیح الروایه دانسته‌اند. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۵) یحیی بن معین و نسایی او را توثیق کرده‌اند (مزی، ج ۱۲، ص ۲۶۴) و ابن عدی می‌گوید که از حسن حدیثی که از حدود مجاز بیرون باشد، ندیده است و او را از اهل راستی دانسته است. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۴) ابوحاتم و ابوزرع و نسایی نیز وی را توثیق کرده‌اند. (ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۵)

وی نسبت به عثمان استرحام نمی‌کرده است؛ به طوری که وقتی کسی به وکیع در مورد حسن بن صالح ایراد گرفت که حسن بن صالح نسبت به عثمان این‌طور بوده، وی به سؤال کننده گفت: مگر تو نسبت به حجّاج استرحام می‌کنی. (ذهبی، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۵؛ همو، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۷) لازمه این سخن این است که عثمان نزد حسن در مرتبه حجّاج بوده باشد. و البته ذهبی پس از نقل این تمثیل وکیع برآشفته شده و آن را مثال بدی دانسته است. (همو، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۷)

حسن بن صالح به صورت روشنی، دارای گرایش زیدی بوده است. البته بنا بر گزارش عبدالله بن داوود خربیی وی از زمانی حضور در نماز جمعه را ترک کرد که یکی از زیدیه با وی یک شب تا صبح بحث کرد و او معتقد به لزوم خروج بر حاکمان شد. (همو، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۶) ذهبی معتقد است این قضیه در مورد حسن مشهور است و خدا به خاطر دینش و عبادتش او را از کشته شدن به دلیل این فکرش حفظ کرد. (همو، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۸)

ابو اسامه در مورد وی می‌گفت: از زائده شنیده است که ابن حنی از زمان خاصی در معرض قتل قرار گرفته است و اگر اهل دولت بدانند وی به خروج عقیده پیدا کرده، او را خواهند کشت. (همو، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۷) زائده نیز در مسجد مردم را به دلیل اینکه ابن حنی اهل سیف بوده، از او و اصحابش پرهیز می‌داده است. (همانجا) خود ابواسامه نیز گزارش می‌کند که اصحاب ابن حنی به دلیل اینکه وی با زائده مجالست داشته، وی را مورد اهانت قرار می‌دادند و لذا دیگر در مجلس وی حضور

نمی یافته است. (همانجا؛ ذهبی، سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۴)

از سفیان ثوری نقل شده که در مورد حسن می گفته: وی معتقد به شمشیر و خروج است و به دلیل اینکه ابن حنی حضور در نماز جمعه را لازم نمی دانسته بر او خرده می گرفته است. (همو، تاریخ الاسلام، ج ۴، ص ۳۳۷؛ سیر أعلام النبلاء، ج ۷، ص ۵۳) حتی سفیان یک بار که در روز جمعه حسن را در مسجد مشغول نماز دیده بود، وی را به نفاق در نماز متهم کرده بود. ابن ادریس نیز به دلیل همین ویژگی ابن حنی خودش را از او جدا می کرده است. (همانجا) در همان زمان نیز وی به عنوان فردی که به خروج معتقد بوده، مورد انکار برخی اهل علم بوده است؛ به عنوان نمونه ابو معمر قطیعی گزارش کرده که همراه با عدّه‌ای نزد وکیع به اخذ حدیث مشغول بوده‌اند و هرگاه وکیع از حسن بن صالح نقل حدیث می کرده از کتابت خودداری می کرده‌اند و دلیل این خودداری را این اعلام می کرده‌اند که وی اهل سیف بوده است. (همانجا)

حسن بن صالح در منابع شیعی، از زیدیه و بئریه دانسته شده (طوسی، الابواب، ص ۱۳۰؛ حلی، رجال ابن داوود، ص ۲۱۵) و نام وی در میان اصحاب دو امام باقر و صادق ذکر شده است. (خویی، ج ۴، ص ۳۶۱) در منابع شیعی، روایاتی فقهی از طریق وی از امام صادق^۱ و امام باقر به واسطه (کلینی، ج ۷، ص ۲۶۰) نقل شده است و اخباری نیز در فضائل و تاریخ اهل بیت نیز از وی از طریق امام صادق نقل شده است^۲ و حتی گفته شده که وی اصل داشته است. (حرّ عاملی، ج ۸، ص ۵۷۵)

ابن ندیم نیز کتابی از وی در مورد امامت فرزندان علی از فاطمه نام برده است. البته روشن است که منظور امامت ناشی از خروج ایشان است. در خبری نقل شده که وی از امام صادق در مورد آیه اولی الامر پر سیده و مصداق اولی الامر را جويا

۱. برای نمونه نک: کلینی، ج ۳، ص ۴۷۸ و ج ۴، ص ۲۱۲ و ۴۸۶ و ج ۵، ص ۳۴ و ۴۰۹ و ج ۶، ص ۸۰ و ۱۲۵ و ۱۸۲ و ۲۰۰ و ج ۷، ص ۱۱۳ و ۱۴۳ و ۲۸۹ و ۳۰۶.

۲. مثل نقل خبر «حبّ علیّ عبادة» از امام صادق. این خبر را فضل بن دکین در بغداد، از حسن بن صالح نقل کرده است. (نک: طبری آملی، بشارة المصطفی لشيعة المرتضى (ط - القديمة)، ج ۲، ص ۸۶)

شده است. آن حضرت علما را معرفی کرده‌اند و او نیز مجدداً پرسش کرده و حضرت صادق امامان از اهل بیت پیامبر را مصداق آن معرفی کرده‌اند. (ابن حیون، ج ۱، ص ۲۴) اخبار دیگری در فضائل، مانند حدیث منزلت نیز از وی نقل شده است. (ابن البطریق، ص ۱۲۹)

۳. موضع فقهای زیدی کوفه نسبت به عالمان الاهی

ریشه موضع زیدیه نسبت به اهل بیت با گرایشهای اجتماعی و سیاسی ایشان پیوند عمیقی دارد. پذیرش امامت و محبت شیخین و جمع آن با محبت اهل بیت از دیدگاههای اکثر زیدیه است؛ یعنی به جز جارودیه، سایرین به تدریج، در این مبنا توافق یافته‌اند. رویکرد جهادگرا در ایشان با اقبال نسبت به جریان خلافت راشده موجب شده بود که بخشهایی از جریان عامه را نیز به سوی خود جلب کنند. ریشه‌های این عقیده در زمان خود ائمه دیده می‌شد. سالم بن ابی حفصه می‌گوید: خدمت حضرت باقر رفتم و گفتم: ای پیشوایان و بزرگان ما، هرکه را شما دوست بدارید، دوستش داریم و هرکه را شما دشمن دارید، ما هم دشمن می‌داریم و از دشمنان شما بیزار می‌شویم. فرمودند: آفرین بر تو ای شیخ، اگر گفتارت، حقیقتی دارد. عرض کردم: فدایت گردم، حقیقت دارد. فرمود: نظرت درباره ابوبکر و عمر چیست؟ گفتم: دو پیشوای عادل بودند، خدای رحمتشان کند! فرمود: ای شیخ، در امر امامت - به خدا سوگند - کسانی را شریک ساختی که خداوند ذره‌ای بهره و نصیب برای آنها قرار نداده است. (مجلسی، ج ۳، ص ۳۸۲)

تئوری اینان این بود که دو خلیفه، در اقامه دین و نشر و گسترش آیین، نقشی مهم داشته‌اند که قابل انکار و چشم پوشی نیست. کشتی از سدیر نقل نموده که من به همراه سلمه بن کهیل و ابوالمقدام و سالم بن ابی حفصه و کثیرالنواء و برخی دیگر به خدمت حضرت باقر رسیدیم. همراهان من به امام عرض کردند: ولایت علی و حسن و حسین را پذیرفته‌ایم و برائت و انزجار خود را از دشمنانشان ابراز می‌داریم. امام فرمود: صحیح است. گفتند: ولایت ابوبکر و عمر را هم پذیرفته‌ایم و از

دشمنانشان بیزاری می جویم. (کشی، اختیار معرفة الرجال، رقم ۴۲۹) می توان گفت مهم ترین نشانه ایشان ابراز ولایت علی و تبری از دشمنان وی و پذیرش ولایت شیخین و تبری از دشمنان ایشان است. کشی شعار بُتْریه را چنین گزارش نموده است: **تَتَوَلَّى عَلِيًّا وَ حَسَنًا وَ حُسَيْنًا وَ تَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ وَ تَتَوَلَّى أَبَا بَكْرٍ وَ عُمَرَ وَ تَتَبَرَّأُ مِنْ أَعْدَائِهِمْ** (کشی، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، ص ۲۳۶)

تئوری سیاسی زیدیه - و از جمله بُتْریه - مبتنی بر انکار نصّ بر امام است و مشروعیت امامتِ امام را در گرو بیعتِ امت با وی می دانند. اینان حتی امامتِ امیرمؤمنان را پس از بیعت مردم با آن حضرت می دانند^۱ و پیش از آن، به امامتِ ابوبکر و عمر و عثمان - در شش سال اول خلافتش - ملتزم اند. (شهرستانی، ج ۲، ص ۴۵۴) بُتْریه از مهم ترین جریانات زیدی هستند که سران آنها به گزارش کشی به قرار ذیل است: کثیر النواء، حسن بن صالح بن حسی، سالم بن ابی حفصه، حکم بن عتیبه، سلمة بن کهیل و ابوالمقدام ثابت الحداد. (کشی، رجال الکشی، ج ۲، ص ۴۹۹) بتْریه به عنوان یکی از فرقه های پر جمعیت زیدیه در طول تاریخ تشیع، نقش خاصی را بازی کرده اند. از لابلای روایات و متون تاریخی، می توان شاخصه های این نهضت را شناسایی نمود و بررسی کرد. بُتْریه همانها هستند که کشی از حضرت صادق درباره آنها نقل کرده است: **لَوْ أَنَّ التَّبْرِيَّةَ صَفٌّ وَاحِدٌ مَا بَيْنَ الْمَشْرِقِ إِلَى الْمَغْرِبِ، مَا أَعَزَّ اللَّهُ بِهِمْ دِينًا**. (همان، ص ۴۲۲)

۴. انکار علم الاهی ائمه توسط فقهای زیدی

نوبختی گوید: زیدیه در مورد علم امام چنین عقیده دارند که علم میان ایشان و سایر مردم مشترک است و ایشان با سایر مردم در این زمینه مساوی اند و لذا مهم نیست که کسی علم را از ایشان بگیرد یا از سایر مردم کسب کند؛ و اگر مطلبی را نزد

۱. روشن است که تسلیم و تبعیت از امامتِ الاهی اهل بیت، تخطئه و ابطال و تبری از هرگونه ادعای امامت بشری و پذیرش توانایی برگزیدگان ملت بر اصلاح و هدایت جامعه است و قابلیت جمع با تئوری خلافت را ندارد.

ایشان و نزد سایر عالمان نیافت، مجازند که اجتهاد کنند و بر اساس رأیشان نظری را اختیار کنند. (نوبختی، ص ۵۶)

ناشی اکبر در مسائل الامامة می‌گوید که غیر از جارودیه، سایر زیدیه در مورد علم بر این عقیده هستند که فرزندان علی با سایر مردم از عرب و عجم مشترک هستند و هیچ‌کس را در علم مخصوص نکرده‌اند و برخلاف جارودیه، عقیده ندارند که راه به حلال و حرام به جز بر فرزندان فاطمه بر بقیه امت بسته است. (ناشی اکبر، ص ۲۰۱) در تبصره چنین آمده که ممکن است در میان عوام کسانی باشند که علمشان از فرزندان حسن و حسین بیشتر باشد. (حسنی رازی، ص ۱۸۶)

البته آن بخش از زیدیه که نسبت به شیخین تسالم داشته‌اند و به احکام ایشان رضایت داده‌اند، در فقه به سمت عامه گرایش پیدا کردند - گفته می‌شود که تمام زیدیه بر این روال هستند (اشعری قمی، ص ۱۹) - و احکام خاص ایشان را اخذ کردند؛ مثل اینکه در بحث مسح بر کفش و خوردن نبیذ مسکر از عامه تبعیت کرده‌اند. (اشعری قمی، ص ۱۱) این موارد در برخی از گزارشهای شیعی از تقیه استثنا شده‌اند. (برقی، ج ۱، ص ۲۵۹؛ کلینی، ج ۲، ص ۲۱۷)

انکار هرگونه مقام غیبی و خارق‌العاده برای ائمه، در عین اینکه مرجعیت علمی اهل بیت رسالت را - البته در کنار سایر روایات و فقهاء - می‌پذیرند. اینان ائمه را همچون راویان فقیه - البته آفقه و اوثق روایات - می‌شمارند که علمی کسبی داشته‌اند. اینان هر حدیث حاوی مطالب فرا بشری بودن ائمه و علم لدنی و مواهب الاهی و علم به غیب امام را به شدت منکرند و از مقوله غلو و کفر می‌دانند.

در الخرائج و الجرائح راوندی قضیه‌ای از جابر بازگو شده که شاهد مدعی ماست: جابر می‌گوید: در جمعی پنجاه نفره خدمت حضرت باقر بودیم که کثیرالنواء وارد شد. سلامی کرد و نشست. بعد از تعارفات معمول، گفت: مغیره بن عمران - که در کوفه با ما رفت و آمد دارد - عقیده‌اش این است که همراه تو فرشته‌ای است که کافر و مؤمن را برایت معرفی می‌کند و شیعه‌ات را از مخالف می‌شناساند. آن حضرت

فرمودند: شُغلت چیست؟ گفت: گندم فروشم. حضرت فرمودند: دروغ می‌گویی. گفت: گاهی جو هم می‌فروشم. فرمودند: این‌گونه نیست، تو هسته خرما می‌فروشی. گفت: چه کسی این را به تو گفته است؟ فرمودند: همان فرشته‌ای که شیعه مرا از دشمن من باز می‌شناسد و به من معرفی می‌کند. بدان که نمی‌میری مگر در سردرگمی و حیرت! (راوندی، ص ۲۷۶)

گفتیم که ایشان تقیه را بر امام جایز نمی‌دانستند و لذا موارد تقیه‌ای را حمل بر فقدان علم امام می‌کردند. به عنوان نمونه، گفته شده که عمر بن رباح نخست به امامت ابو جعفر علیه السلام معتقد بود و بعد، از این عقیده دست کشید. گروهی از یارانش با او مخالفت کردند و جماعت اندکی هم درگمراهی از او متابعت نمودند. او خیال می‌کرد که از امام باقر سؤالی کرده و پاسخ شنیده است؛ اما بار دیگر خدمت آن جناب رسیده و همان سؤال را تکرار کرده و پاسخی دیگر دریافته است و به ابو جعفر علیه السلام گفته که تو قبلاً پاسخ دیگری به این مسئله دادی و امام علیه السلام به او فرموده بودند: آن پاسخ را از روی تقیه داده است. لذا او در امامت ایشان شک کرد و با محمد بن قیس که از یاران امام باقر علیه السلام بود، برخورد کرد و به او گفت: «من از ابو جعفر مسئله‌ای پرسیدم پاسخ مرا دادند و بار دیگر همان سؤال را تکرار کردم بر خلاف اول پاسخ دادند. من از او پرسیدم: چرا جواب سؤال مرا بر خلاف اول دادید، فرمودند: آن پاسخ نخست از روی تقیه بوده است. خداوند می‌داند من هنگامی که آن را از وی سؤال کردم اعتقاد را سخ به امامت او داشتم و معتقد بودم هر چه می‌گوید، درست است و باید مورد عمل قرار گیرد. او نباید از من تقیه می‌کرد و به نظر می‌رسد که هر دو پاسخ وی از سر علم نبوده است و جواب سال قبلش نیز در حافظه‌اش نمانده بوده است.» وی بعد از این می‌گفت که امام نباید در هیچ شرایطی، فتوای نادرست بدهد و جایز نیست امام به جز به آنچه نزد خدا واجب است، فتوا بدهد و نباید امام پرده برگیرد و در خانه‌اش را ببندد و حق ندارد قیام نکند و باید امر به معروف و نهی از منکر کند. (کشی، رجال الکشی - اختیار معرفة الرجال، ج ۲۰۵)

مشاهده می شود این فرد دارای گرایشهای زیدی بوده است و در واقع، انتظاراتش را از امام از قبل تعیین کرده است و به جای اینکه علم امام را از راههای متعددی که در اختیارش بوده بیازماید، به دلیل تقيّه آن حضرت، اساساً به انکار علم الاهی ایشان می پردازد و مدّعی می شود که امام حقّ تقيّه ندارد.

منابع

قرآن کریم

۱. ابن بابویه، علی بن حسین. الإمامة والتبصرة من الحيرة. قم: مدرسة الإمام المهدي (عج)، ۱۴۰۴ ق.
۲. ابن اثیر، عزالدین ابوالحسن علی بن ابی الکرّم. الکامل فی التاریخ. بیروت: دار صا، ۱۳۸۵ ق.
۳. ابن البطریق، یحیی بن الحسن الاسدی. عمدة عیون صحاح الاخبار فی مناقب إمام الأبرار. قم: مؤسسة النشر الاسلامی، ۱۴۰۷ ق.
۴. ابن الجوزی. زاد المسیر فی علم التفسیر. تدوین توسط محمّد بن عبدالرحمن عبدالله، بیروت: دارالفکر، ۱۴۰۷ ق.
۵. ابن العدیم، عمر بن احمد العقیلبی الحلّبی. بغیة الطلب فی تاریخ حلب. تدوین توسط سهیل زکار. بیروت: مؤسسة البلاغ، ۱۴۰۸ ق.
۶. ابن المبرد، یوسف بن الحسن. بحرالدم (فی من مدحه احمد أو ذمه). بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۳ ق.
۷. ابن حیون، نعمان بن محمّد مغربی. دعائم الإسلام و ذکر الحلال والحرام والقضایا والاحکام. تدوین توسط آصف فیضی. قم: مؤسسة آل البيت علیهم السلام، ۱۳۸۵ ق.
۸. ابن سعد، محمّد. الطبقات الكبرى. تدوین توسط محمّد عبدالقادر عطا. بیروت: دارالکتب العلمیة، ۱۴۱۰ ق.
۹. ابن عبدالبر، ابی عمر یوسف. الاستیعاب. تدوین توسط البجاوی، علی محمّد، بیروت: دارالجمیل، ۱۴۱۲ ق.
۱۰. ابن عساکر، ابی القاسم علی بن الحسن. تاریخ مدینة دمشق. تدوین توسط علی شیری، بیروت: دارالفکر للطباعة والنشر والتوزیع، ۱۴۱۵ ق.
۱۱. ابن عساکر. ترجمة الإمام الحسن علیّه السلام. تدوین توسط محمّدباقر محمودی، بیروت: مؤسسة المحمودی، ۱۴۰۰ ق.

١٢. ابن غضائري، ابوالحسن احمد بن ابى عبدالله. كتاب الضعفاء - رجال ابن الغضائري (چاپ شده ضمن مجمع الرجال قهپايى). قم: مؤسسه اسماعيليان، ١٤٠٦ ق.
١٣. ابن قتيبه دينورى، عبدالله بن مسلم. المعارف. تدوين توسط ثروت عكاشة. القاهرة: الهيئة المصرية العامة للكتاب، ١٤١٢ ق.
١٤. ابن كثير دمشقى، أبو الغداء اسماعيل بن عمر بن كثير. البداية والنهاية. بيروت: دارالفكر، ١٤٠٧ ق.
١٥. اشعري قمى، سعد بن عبدالله. المقالات والفرق. تهران: مركز انتشارات علمى و فرهنگى، ١٣٦٠ ش.
١٦. اصفهاني. ذكر اخبار اصبهان. بريل - ليدن المحروسة، ١٣٥٢ ق.
١٧. اصفهاني، ابوالفرج. مقاتل الطالبين. بيروت: دارالمعرفة.
١٨. اصفهاني، احمد بن موسى ابن مردويه. مناقب على بن أبى طالب عليه السلام و ما نزل من القرآن فى على عليه السلام. قم: دارالحديث، ١٤٢٤ ق.
١٩. امين عاملى، سيد محسن. اعيان الشيعة. بيروت: دارالتعارف، ١٤٠٣ ق.
٢٠. انصارى، محمد حياة. الفضائل العددية. قم: مركز البحوث الكامبيوتريه للعلوم الاسلامية، جامع الاحاديث ٣/٥.
٢١. ايجى. المواقف. تدوين توسط عبدالرحمن عميرة. بيروت: دارالجيل، ١٤١٧ ق.
٢٢. برقى، احمد بن محمد. رجال البرقى - الطبقات. تهران: دانشكاه تهران، ١٣٤٢ ش.
٢٣. المحاسن. تدوين توسط جلال الدين محدث. قم: دارالكتب الاسلامية، ١٣٧١ ق.
٢٤. بلاذرى، احمد بن يحيى. انساب الاشراف. بيروت: دارالفكر، ١٤١٧ ق.
٢٥. تقدمى، امير. نورالامير فى شرح خطبة الغدير. قم: دليل ما.
٢٦. جاحظ، ابو عثمان عمرو بن بحر. رسائل الجاحظ. بيروت: دار و مكتبة الهلال، ١٤٢٢ ق.
٢٧. العثمانية. تدوين توسط عبدالسلام محمد هارون. مصر: دارالكتاب العربى.
٢٨. جوزى، جمال الدين ابوالفرج عبدالرحمن. الضعفاء والمتروكون. تدوين توسط عبدالله قاضى. بيروت: دارالكتب العملية، ١٤٠٦ ق.
٢٩. حرّ عاملى، محمد بن حسن. هداية الأمة إلى أحكام الأئمة عليهم السلام. مشهد: آستانة الرضوية المقدسة، ١٤١٤ ق.



٣٠. حسكاني، ابوالقاسم عبيدالله بن عبدالله. شواهد التنزيل لقواعد التفضيل. تهران: مؤسسه طبع و نشر، ١٤١١ ق.
٣١. حسني رازي، سيد مرتضى بن داعي. تبصرة العوام في معرفة مقالات الانام. تدوين توسط عباس اقبال آشتياني. تهران: انتشارات اساطير، ١٣٦٤ ش.
٣٢. حلي، ابوالصلاح. تقريب المعارف. تدوين توسط فارس الحسون. قم: الهادي، ١٤٠٤ ق.
٣٣. حلي، ابن داود. رجال ابن داود. النجف الاشرف: مطبعة الحيدرية، ١٣٩٢ ش.
٣٤. حلي، حسن بن يوسف. خلاصة الأقوال في معرفة أحوال الرجال. قم: دار الذخائر، ١٤١١ ق.
٣٥. حيدر، اسد. الإمام الصادق والمذاهب الأربعة. بيروت: دارالتعارف، ١٤٢٢ ق.
٣٦. خويي، ابوالقاسم. معجم رجال الحديث وتفصيل طبقات الرواة. قم: مركز نشر آثار شيعه، ١٤١٠ ق.
٣٧. ذهبي، شمس الدين. العبر في خبر من غير. قم: مكتبة أهل البيت، الاصدار الثاني.
٣٨. _____ سير أعلام النبلاء. تدوين توسط شعيب الأرنؤوط، بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤١٣ ق.
٣٩. _____ ميزان الاعتدال. تدوين توسط علي محمد البجاوي، بيروت: دارالمعرفة، ١٣٨٢ ش.
٤٠. _____ تاريخ الاسلام ووفيات المشاهير والأعلام. بيروت: الكتاب العربي، ١٤٠٩ ق.
٤١. رازي، ابن ابي حاتم. تفسير القرآن العظيم. تدوين توسط اسعد محمد الطيب، عريستان: مكتبة نزار مصطفى الباز، ١٤١٩ ق.
٤٢. راوندي، قطب الدين. الخرائج والجرائح. قم: مؤسسة الامام المهدي (عج)، ١٤٠٩ ق.
٤٣. سجستاني، سليمان بن الأشعث. سؤالات الآجري لأبي داود. تدوين توسط عبدالعليم عبدالعظيم البستوي، السعودي: مكتبة دارالاستقامة، ١٤١٨ ق.
٤٤. سمعاني، ابوسعيد عبدالكريم. الانساب. حيدر آباد: مجلس دائرة المعارف العثمانية، ١٣٨١ ق.
٤٥. سيد مرتضى. الشافي في الامامة. تهران: مؤسسة الصادق، ١٤١٠ ق.
٤٦. سيوطي، جلال الدين. الدر المنثور في التفسير المأثور. بيروت: دار المعرفة للطباعة و النشر.
٤٧. شوشتری، نورالله. احقاق الحق وازهاق الباطل. قم: مكتبة آيت الله المرعشي، ١٤٠٩ ق.
٤٨. شهابي، محمود. ادوار فقه.
٤٩. شهرستاني. الملل و النحل. قم: الشريف الرضي، ١٣٦٤ ش.
٥٠. صدوق، محمد بن علي بن حسين بن بابويه قمي. الخصال. قم: انتشارات جامعه مدرسين، ١٤٠٣ ق.

٥١. صفار، محمد بن حسن. بصائر الدرجات في فضائل آل محمد عليهم السلام. تدوين توسط ميرزا حسن كوجه باغي، قم: مكتبة آية الله المرعشي النجفي، ١٤٠٤ ق.
٥٢. طبراني، ابوالقاسم. المعجم الكبير. تدوين توسط حمدي بن عبدالمجيد السلفي، قاهره: مكتبة ابن تيميه، ١٤١٥ ق.
٥٣. طبري آملی، عمادالدين. بشاره المصطفى لشيعه المرتضى. النجف: المكتبة الحيدرية، ١٣٨٣ ق.
٥٤. طبري، ابوجعفر محمد بن جرير. تاريخ الامم والملوك. بيروت: دارالتراث، ١٣٨٦ ق.
٥٥. طوسي، محمد بن حسن. الأبواب (رجال الطوسي). تدوين توسط جواد قیومی اصفهانی. قم: مؤسسة النشر الإسلامي، ١٤١٥ ق.
٥٦. _____ الامالی. قم: دارالثقافة، ١٤١٤ ق.
٥٧. عاملی، حسن بن زين الدين. التحرير الطاوسي. تدوين توسط فاضل جواهری. قم: مكتبة آية الله العظمى المرعشي النجفي، ١٤١١ ق.
٥٨. عسقلاني، ابن حجر. تهذيب التهذيب. هند: مطبعة دائرة المعارف النظامية، ١٣٢٦ ق.
٥٩. _____ تقريب التهذيب. سوريا: دارالرشيد، ١٤٠٦ ق.
٦٠. _____ لسان الميزان. تدوين توسط عبدالفتاح أبو غدة، دارالبشائر الإسلامية، ١٤٢٢ ق.
٦١. عياشي، محمد بن مسعود. تفسير العياشي. تدوين توسط هاشم رسولي محلاتي، تهران: مطبعة العلمية، ١٣٨٠ ق.
٦٢. فسوي، ابويوسف يعقوب بن سفيان. المعرفة والتاريخ. بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠١ ق.
٦٣. كشي، ابو عمرو محمد بن عمير بن عبدالعزيز. اختيار معرفة الرجال. مشهد: انتشارات دانشگاه مشهد، ١٣٤٨ ش.
٦٤. _____ رجال الكشي - اختيار معرفة الرجال (مع تعليقات ميرد امام الأسترآبادي). قم: مؤسسة آل البيت عليهم السلام، ١٣٦٣ ش.
٦٥. كوفي، محمد بن سليمان. مناقب الإمام أمير المؤمنين علي بن أبي طالب عليه السلام. قم: مجمع إحياء الثقافة الإسلامية، ١٤١٢ ق.
٦٦. كوفي، ابوالقاسم. الاستغاثة.

٦٧. كليني، محمد بن يعقوب بن اسحاق. الكافي. تدوين توسط علي اكبر غفاري، محمد آخوندى. تهران: دارالكتب الاسلامية، ١٤٠٧ ق.
٦٨. متقى هندی. كنز العمال. تدوين توسط الشيخ بكرى حيانى. بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٩ ق.
٦٩. مجلسى، محمد باقر. بحار الأنوار (ط - بيروت). بيروت: دار إحياء التراث العربى، ١٤٠٣ ق.
٧٠. مزى، جمال الدين. تهذيب الكمال فى أسماء الرجال. تدوين توسط بشار عواد معروف. بيروت: مؤسسة الرسالة، ١٤٠٠ ق.
٧١. مغلطاي، علاء الدين. إكمال تهذيب الكمال فى أسماء الرجال. تدوين توسط أبو عبدالرحمن عادل بن محمد. الفاروق الحديثة للطباعة والنشر، ١٤٢٢ ق.
٧٢. مفيد، ابى عبد الله محمد بن محمد بن النعمان العكبرى. الاختصاص. قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
٧٣. ——— الامالى. قم: كنگره شيخ مفيد، ١٤١٣ ق.
٧٤. مقرئى، تقى الدين. إمتاع الأسماع بما للنبي من الأحوال والأموال والحفدة والمتاع. تدوين توسط محمد عبد الحميد النميسى. بيروت: دارالكتب العلمية، ١٤١٩ ق.
٧٥. منقرى، نصرين مزاحم. وقعة صفين. قم: مكتبة آية الله المرعشى النجفى، ١٤٠٣ ق.
٧٦. ناشى اكبر. مسائل الامامة. تدوين توسط على رضا ايمانى، قم: مركز مطالعات اديان و مذاهب، ١٣٨٦ ش.
٧٧. نجاشى، احمد بن على. رجال النجاشى. قم: انتشارات اسلامى وابسته به جامعه مدرسين، ١٤٠٧ ق.
٧٨. نوبختى، حسن بن موسى. فرق الشيعة. بيروت: دار الاضواء، ١٤٠٤ ق.
٧٩. وحيد بهبهانى، محمد باقر. تعليقه على منهج المقال. قم: موسسه تحقيقات و نشر معارف اهل البيت (عليه السلام).